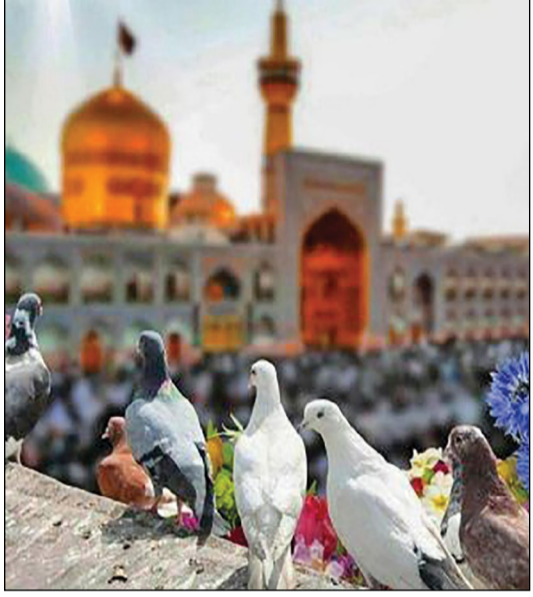




کبوترانه...



عاشق که باشی، زمین
برایت مهم نیست، زمان هم.
دلت در هیچ کدام از دو ظرف
زمین و زمان جا نمی‌شود،
پروانه می‌شود. کبوتر می‌شود و
دنبال پنهان می‌گردد برای پرپر
زند. چه جایی بهتر از آستان
صاحب کرم که گوشه گوشه‌اش
پهشت است.

و من، همان کبوتر پر
شکسته‌ای هستم که راهی
برای رهایی از قید و بند دنیا
می‌طلبم و انوار طلایی تشعشع
صبحگاه گنبدت، مرا به موج
مهربانی هایت می‌خواند که بر
بلندای گلدسته‌هایت آرام بگیرم
و اشک‌های سرد گوشه چشم
زائریت را نظاره کنم. ای تنها پنهان پرواز دل شکسته ام.

مولا، بغضی که در گلو دارم را به صدای نقره خانه ات بشکن. ای ضامن آهوا! ضمات دل شکسته‌ای
را نمی‌کنی که زنجیرهای پریشانی و سردرد گمی را از ذهن آشفته و پای خسته‌اش باز کنی.
آقا جان!

چشمانم را دخیل پنجره فولادت می‌کنم، تنها نیم نگاهی کفایت می‌کند آنکه را در
کوچه بن‌بست دنیا مانده است.

آقای من! خیره به مهربانی توام که دردها را دوا می‌کند و کبوتر دل تنهایی من، رشته‌های دلش
را به مشبک‌های پنجره‌ات گره زده تا تو با دست که نه، با گوشه ی چشمی آن را بکشایی و مشتاقی
را به آرزو برسانی که سر گذاشتن و گریستن پشت پنجره فولادت سعادت می‌خواهد.

آقا جان!
مگر می‌شود از در باب الکریم تو ناامید برگشت. همهات!!
نگاه تو حاده‌نویس است که جهان را به تحیر و امید دارد وقتی قفل دل‌های دخیل بسته را وا می‌کنی.

کبوتر دلم را به مشبک‌های پنجره‌ات قفل بسته‌ام و دخیل، تا آرام بگیرد از نگاهت.
ای صفای قلب زارم،
هرچه دارم از تو دارم.

تا قیامت ای رضا جان سر کوی‌تای رضا جان برندام.
السلام و علیک یا علی بن موسی الرضا(ع)

ابوالقاسم محمدزاده

گنجینه‌های معنوی

آشنایی با اشیای موزه حرم امام رضا (علیه‌السلام)

تابلوی نقاشی تمثال حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

بخش سوم

مریم عرفانیان

این تابلوی نقاشی، تمثال حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی رو به تصویر کشیده. این اثر در سال ۱۳۷۲ شمسی خلق شده. اندازه‌اش ۶۴/۴ در ۵۴ سانتی متر هست. نقاش این اثر «سرحدی» است و از تکنیک رنگ و روغن برای خلقش استفاده کرده. سبک این نقاشی هم رئالیسمه و بومش از پارچه ساخته شده.

نقاشی تمثال مقام معظم رهبری، حاشیه‌ای مخملی داره و قاب چوبی‌اش هم سه رنگ قهوه‌ای طلایه. این اثر به عنوان هدیه از طرف «سرحدی» اهدا شده و شماره ثبتش در دفتر اشیای موزه‌ای ۹۲۰۱۱۱۸۲ هست.

مریم عرفانیان

تا پای جان

هر صبح که پدربزرگ بعد از نماز صبح دعا می‌کرد، دو جمله‌اش تکرار می‌شد: «خدایا به مادران سلامتی بده و هیچ پدری را نرساند زنی و بچه‌اش نکن.»

یک روز پرسیدم: «چرا برای پدرها سلامتی نمی‌خواهی؟»
گفت: «پدری که سالم باشد اما سرزنده خانواده‌اش شود، آرزوی مرگ خواهد کرد.»
خیلی فکرم درگیر شد. تازه فهمیدم چرا بابا هر روز قبل از بیدار شدن ما سر کار می‌رود و بعد از خوابیدن ما برمی‌گردد. چقدر تن‌خستگی‌اش برام معنادار شد و مقدس.

نمی‌توانم منکر شوم که تا بابا هست، اصلاً نمی‌پرسم قیمت فلان جنس چند است یا فلان مسئله چه طور حل شد. پشتم به کوه گرم است و حالا این کوه در مقابل چه ایستاده تا من آسیب نبینم... خدا می‌داند چه شب‌ها که عمداً دیر آمده تا ما سرزندگی‌اش را نبینیم و چه روزهایی زودتر رفته تا جرچک دست‌ها و چین پیشانی‌اش دلمان را نشکند...

پدر یعنی تمام سهم من از استواری
پدر یعنی همیشه تاهمیشه بردباری
پدر رنج است و درمانی ندارد
پدر گنج است و پنهانی ندارد
پدر تا پای جان، تا پای جان است
پدر جان جهان و جاودان است

محدنه خوشی

پاسداشت ۲۶ دی فرار محمدرضا پهلوی وقتی دیوار ظلم شکست

سحر، نزدیک بود. پله‌های پشت‌بام را جارو کشیدیم. شیشه‌های پنجره را شستیم. یکی در صدا با ما بود. یکی در پایان آتش بازی شب، غزل ظهور می‌خواند. قبرستان و جنازه، یاس و درد، زخم خیابان، ازدحام و اغتشاش، بی‌تکنه بداندان انبیا‌های باروت بودند.

قلب‌های بچه‌ها گم شده بود. چنارهای خیابان، از قتل عام گل‌ها می‌نوشت. از ابرهای مسموم، زمین لرزید. مردانگی قد کشید و، خون، دیوار ظلم را شکست. بهمن، ماه برادر بود و همخون. منتظران غنود می‌اندازد.

اینک باب جود و سخا بر روی آدمیان گشوده می‌شود تا مُنعم ولی نعمت آل علی باشند.

میلاد امامزاده رضوی مبارک!

فاطمه فروغی فرد

امامزاده رضوی

ملائک بر دف می‌کوبند و عوالم را به شغف می‌آورند.
خورشید رنگ می‌یازد و قاشقش را به سجده خم می‌کند.
سپه‌رویان پاهوگو در خود فرو می‌روند و کلام تحقیر بر لبانشان ابتر می‌ماند.
این جانشین پادشاه خراسان است که در گهواره، آیات قرآن را تلاوت می‌کند و لرزه بر پیکره‌ی ستمگران غنود می‌اندازد.

اینک باب جود و سخا بر روی آدمیان گشوده می‌شود تا مُنعم ولی نعمت آل علی باشند.

میلاد امامزاده رضوی مبارک!

فاطمه فروغی فرد

فرقه‌گرایی از دغدغه‌های اوست. آنچه‌آن که از یکی از کارتون‌هایش نشان می‌دهد دست دوستی شیعه و سنی، شیطان صهیونیست را بین این دوستان مجاله می‌کند.

نگاه هوشمندانه و سرشار از آگاهی این هنرمند یمنی، درباره سقوط سوریه و غلبه تروریست‌های تکفیری در آن کشور هم در یک کار او پدیدار شده است.

جایی که سر کرده اشغالگران سوریه تا کمر مقابل تانک صهیونی خم می‌شود و نگاه راننده‌تانک مهاجم (ناتیاهاو) به او عاشقانه است!

ظرفی در وصف شجاعت و پایداری ملت یمن می‌گفت: «کسانی که از تاریخ درس نگیرند، از مبارزان یمنی درس خواهند گرفت!» بله، یمن امروز افتخاری برای آزادگان و مقاوم‌های جهان و خنجر در قلب جنگ طلب‌ها و سلطه‌گرها و طرفداران زهدل آنهاست. هنرمندی از این کشور هم یک افتخار قابل ستایش برای ماست.

کمال شرف متولد ۱۹۷۶ در یمن است و حدود ۲۰ سال است که به عنوان یک کاریکاتوریست حرفه‌ای فعالیت می‌کند. این هنرمند با دعوت دبیرخانه پانزدهمین جشنواره عمار به ایران سفر کرد؛ بنا بود بزرگداشت ویژه مراسم اختتامیه جشنواره عمار به کمال شرف اختصاص یابد اما به خاطر بمباران فرودگاه صنعا پایتخت یمن، سفرش با تاخیر انجام شد. همزمان با حضور کمال شرف در ایران، نمایشگاهی هم از آثار او در حوزه هنری برپا شده است.

مسئله‌اش انسان و مقاومت در هر نقطه‌ای از جهان است. به همین دلیل هم آثارش مثل موشک نقطه زن، بدون خطا به هدف می‌خورد و انحراف در نگاهش راه نمی‌یابد. شاید بتوان یکی از بهترین کارهای اخیر او را کارتونی دانست که درباره تهدید حمله موشکی اسرائیل به ایران کشیده که طی آن، ناتیاهاو در قالب یک موش کوچک (موشکا) از ترس درون خفراهی پنهان شده و از آنجا در حال آتش زدن فتنه موشک به سمت ایران است؟! معنای کنایه‌ی این کارتون این است که اسرائیل حتی در موضع حمله هم ترسو و آسیب پذیر است.



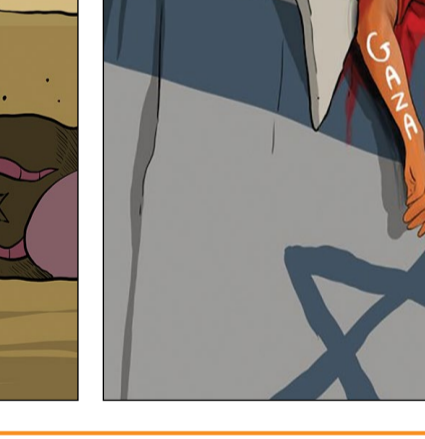
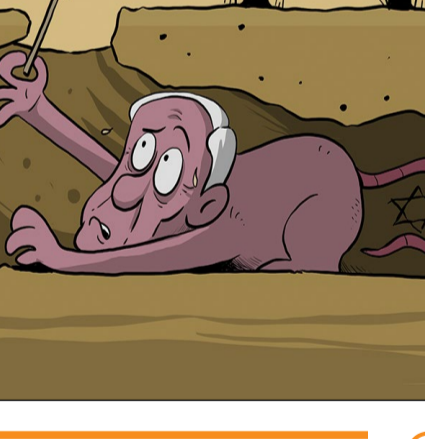
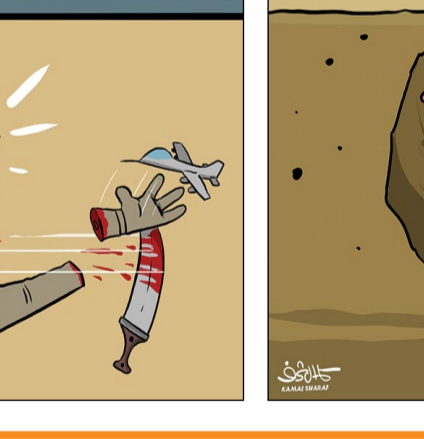
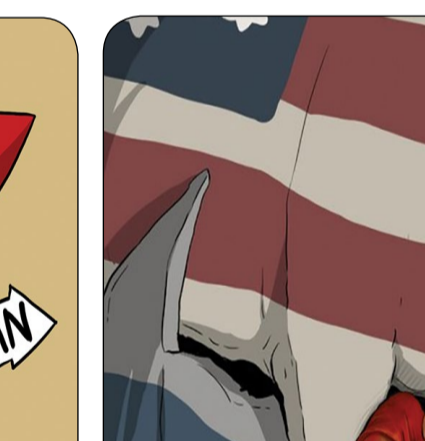
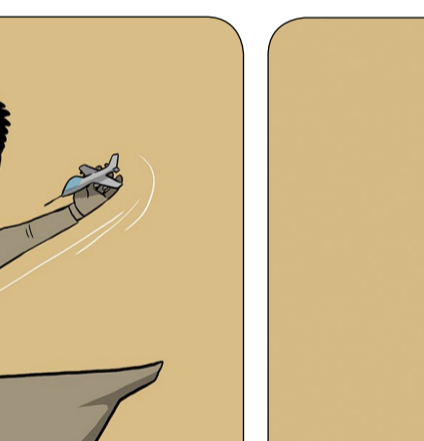
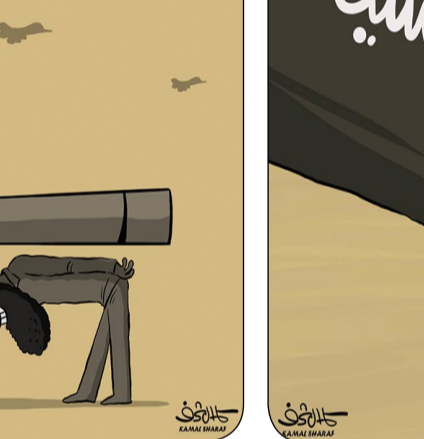
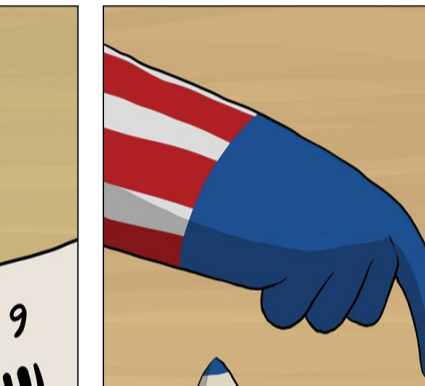
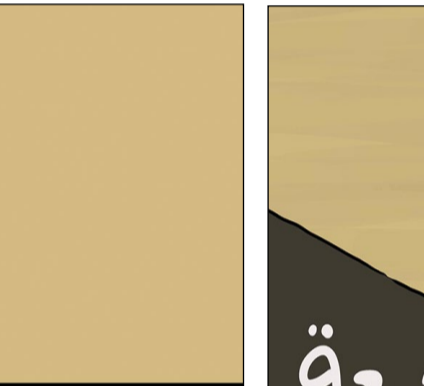
نگاهی به کاریکاتورهای کمال شرف

مثل موشك نقطه‌زن شیشه خنجر یمنی

شرف یک عرب مسلمان است با نگاهی مترقی و متفاوت از بسیاری از جریان‌های عربی است؛ به طور مثال، اتحاد مذاهب و جریان‌های جهان اسلام و پرهیز از تفرقه و

من، به ستمکاران نخواهد رسید.» کمال شرف نماد هنرمند آگاه و پیشرو در جهان عرب محسوب می‌شود. هنرمندی که از تعصبات قومی و قبیله‌ای و نژادی فراتر رفته

«هنگامی که خدا ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزینم، ابراهیم عرض کرد: به فرزندان من چه؟ فرمود: عهد



گزینه گفته‌های «کمال شرف» کاریکاتور؛ یک هنر استراتژیک در خدمت مقاومت

آنچه می‌خوانید گزینهای از صحبت‌ها و نظرات کمال شرف کاریکاتوریست مطرح یمنی است که در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های مختلف بیان کرده است: به سخن امام خمینی (ره) که فرمودند «امریکا شیطان بزرگ است» ایمان دارم. این ایمان باعث شده که کاریکاتور را به‌عنوان یک کار جهادی و هنری غیرمعمولی در نظر بگیرم.

اگر کاریکاتور به‌عنوان یک نیروی رسانه‌ای جدی شناخته و مورد توجه و حمایت بیشتری قرار گیرد، می‌تواند به یکی از سلاح‌های استراتژیک برای جریان مقاومت تبدیل شود. کاریکاتور نه تنها یک شکل هنری، بلکه مکمل مقاله یا تحقیق است. یک رسانه مستقل که می‌تواند بسیاری از مسائل را بیان کند. اگر هنرمند با پس‌زمینه فرهنگی، سیاسی، تاریخی و دینی قوی به این کار بپردازد، می‌تواند شیفت‌های رسانه‌ای که میلیون‌ها دلار خرج آن شده را رسوا و با آن مقابله کند.

باید روی تقویت پیوند ایمانی در بین اعضای مقاومت کار کنیم تا هر کس طبق جهت‌گیری سیاسی و مذهبی خود، با این پیوند مقدس و مذهبی یکپارچه باشد. حالا که در برابر چالش‌های بزرگ این دوران سخت قرار داریم نیاز به کار مداوم و با کیفیت داریم و باید در تمامی زمینه‌های تکنولوژیکی، رسانه‌ای و نظامی پیشرفت کنیم. باید در زمینه رسانه و عملیات رسانه‌ای قوی و جسورانه کار کنیم. چراکه ما در برابر حکومتی قرار داریم که بر همه چیز کنترل دارد: رسانه‌ها، فناوری‌ها و سلاح‌های پیشرفته.

هنر کاریکاتور همیشه برای من ابزاری بوده برای بیان آنچه در مورد محور مقاومت می‌خواهم بگویم و نه وسیله‌ای برای کسب درآمد. این هنر برای

غروب یک پاکی

روی هوا می‌رقصیدند... مرد نگاهش کرد، صورتی بی‌غش و سپیدی که به سادگی و زیبایی معروف بود. لیچند کچی زد. دستش را داخل جیب برد و گوشه‌ی را درآورد. عکس‌های فضای مجازی‌اش را نشان داد. دانه دانه رد می‌کرد و می‌گفت: «این جور ی باش و این مدلی دوست دارم. نگاه کن چه رنگ موی قشنگی، اصلاً آدم لذت می‌بره این بلندی مو رو ببینه. به روز باش. نگاه کن مدل لباس کوتاه‌شو.»

زن لیچندی ملج زد، بغضش را قورت داد. تا به آن روز این قدر تحقیر نشده بود. او می‌خواست تنها زیبایی‌اش برای شوهرش باشد و کسی دیگر نبیند. نمی‌توانست حرفی بزند، چون چشمان همسرش را می‌دید که به زن آن طرف خیابان نگاه می‌کرد. گناه زن پاک‌اشی بود! پاک‌اشی که با ظاهرش انس گرفته بود. نمی‌خواست طوری دیگر باشد. هر چه آیه و نشانه و زندگی خراب‌شده به شوهرش نشان می‌داد، گوش شنوایی نداشت.

زن به درخت پشت سرش تکیه داد، به غروب آفتاب نگاه کرد. باز هم بغضش را قورت داد. خواسته‌های شوهرش چیزهایی بودند که او نبود، اما انگار باید باشد!

خنده‌ها، نگاه‌ها، توجه‌ها و برخورد‌ها همه تغییر کرده بودند. به خانه رفتند. آینه بیشتر از هر کسی خود واقعی‌اش را به او نشان می‌داد. اشک‌هایش را پاک کرد، کمندش را باز کرد و لوازم آرایش‌های مهمانی‌اش را روی دراور چید. رز قرمز، سایه الکلیلی، کرم پودرهای سنگین و هر آنچه که او را شبیه آن زن خیابان می‌کرد.

کمی بعد، لباس‌های کوتاه‌تر، به‌روزتر و بی‌حجاب‌تری سفارش داد. چند ماه بعدتر هم برای دلبری بیشتر ناخن کاشت، مژه، تنو... و او تغییر کرده بود. به آینه نگاه کرد. موهای بلندش دیگر آن شادایی قبل را نداشت و آن رایحه همیشه‌اش را!

دود روی تار موهایش خیمه زده بود. این بار دلبری‌هایش جلوی همه و برای همه بود. خنده‌ها، نگاه‌ها، توجه‌ها و برخوردها همه تغییر کرده بودند. دیگر فرشته‌ها جلوی چشمانش نمی‌رقصیدند.

نادا در خشان فرد